

مطالعه تطبیقی اثر ارزیابی ادله مدنی بر دادرسی در فقه و حقوق موضوعه

عباس کریمی^{۱*}، رحیم مختاری^۲، ابراهیم تقی‌زاده^۳

۱. استاد دانشکده حقوق دانشگاه تهران، تهران، ایران
۲. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
۳. استادیار گروه حقوق دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۲

دریافت: ۱۳۹۱/۸/۲۰

چکیده

در قانونگذاری‌های جدید به منظور کشف واقع، این تمایل دیده می‌شود که بر میزان اختیارات دادرسی حقوقی، چنان‌که در امور کیفری است بیفزایند و در این زمینه اعتماد بیش‌تری به دادرسی داشته باشند. به همین جهت قواعد محدودکننده قدرت تشخیص دادرسی در حال کاهش است؛ به طوری که دیدگاه سنتی مبنی بر تفکیک بین دعاوی کیفری و حقوقی در امر اثبات تا حدود زیادی از بین رفته است.

اصل آزادی ارزیابی قضایی ادله مدنی مانند دلایل کیفری، امروزه در بیش‌تر نظام‌ها دادرسی، مورد پذیرش قرار گرفته است که با توجه به هدف نوین دادرسی مدنی، یعنی کشف واقع باید پذیرش این اصل را حاکی از تأثیری دانست که قانونگذاران در کشف از واقع می‌دانند.

با تحولات صورت گرفته، دادرسی حقوقی دیگر مانند گذشته مأمور فصل خصومت و ملقب به داستان‌سرا نیست، بلکه اصل آزادی ارزیابی دلایل، این امکان را ایجاد می‌کند تا

E-mail: Abkarimi@ut.ac.ir

* نویسنده مسئول مقاله:



دادرس مکلف نباشد صرفاً به ظاهر ادله که مبتنی بر علم عادی است عمل کند، بلکه بتواند به قناعت وجدان که راه رسیدن به حقیقت واقعی است دست یابد. در این مقاله ضمن به دست دادن مفهوم صحیح از ارزیابی ادله و تأکید بر امکان ارزیابی قضایی تمام دلایل، اثر آن بر دادرسی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

واژگان کلیدی: ارزیابی دلیل، کشف حقیقت، فصل خصومت، علم دادرس.

۱. مقدمه

قلمرو اختیارات دادرسان حقوقی، موضوعی است که بحث در مورد آن سابقه دیرینه دارد و به‌عنوان وجه تمایز بین دو نظام اتهامی و تفتیشی در دعاوی حقوقی ملاک عمل است؛ به طوری که پذیرش هرکدام از این نظام‌ها مبین نگرشی است که سیاست قضایی در میزان اختیار دادرس دارد. در دادرسی تفتیشی که مبتنی بر مکتب سوسیالیزم و بر پایه نظام آزادی ادله است، ادله براساس قناعت وجدان دادرس ارزش می‌یابد، در حالی که در نظام دادرسی اتهامی بر مبنای مکتب لیبرالیزم، دادرس منفعل است و ارزش دلیل بنا بر قناعت وجدان قانونگذار و براساس غلبه از پیش تعیین می‌گردد.

سیر تحولات سیاست قضایی به هدف رسیدن به واقع و اجرای عدالت که هدف دادرسی اسلامی است، و نیز به تأثیر از تحولات جهانی، موجب افزایش اختیار و آزادی دادرس در استفاده از ادله شده است؛ زیرا این انتظار بی‌جا است که از یک طرف دادرس محدود در تعدادی ادله با ارزش مفروض قانونی باشد و از طرف دیگر او را مکلف به کشف واقع بدانیم.

این گرایش متضاد به نفع کشف حقیقت پیش رفته و باعث پذیرش نظام آزادی ادله و اختیار ارزیابی قضایی دلایل که از مهم‌ترین ویژگی‌های این نظام است، به‌عنوان یک اصل گردیده است. پژوهش حاضر ضمن پاسخ به این مسأله که آزادی دادرس در ارزیابی ادله

چه اثری در پی دارد درصدد آن است که به نحوی اهمیت آزادی منطقی ارزیابی قضایی ادله و لزوم کاربرد آن در زندگی قضایی و اثر آن را در فرایند دادرسی گوشزد کند و ذهن‌های تنیده شده بر بدبینی از اعتماد به دادرس را به سمت دادرسی معقول در جهت اجرای عدالت سوق دهد.

۲. مفهوم و اهمیت ارزیابی ادله مدنی

به طور مسلم رسیدن به واقع در دادرسی مستلزم ابزار و اختیاراتی است تا از طریق آن قناعت وجدان برای دادرس حاصل گردد که آزادی دادرس در ارزیابی ادله این امکان را ایجاد می‌کند.

۲-۱. مفهوم ارزیابی ادله

ارزیابی در لغت به مفهوم تعیین بها و ارزش چیز است [۱، ص ۶۹] و ارزش به مفهوم قدر، شایستگی و قابلیت است [۲، ص ۱۱۹] و ارزیاب، کسی است که ارزش هر چیز را معین می‌کند. پس ارزیابی را عمل ارزیاب در شایستگی و قابلیت یک پدیده باید دانست. در یک تعریف عام، ارزیابی جستجوی فواید یک مقوله است [۳، ص ۶۶]. از مفهوم این واژه در لغت و اصطلاح بر می‌آید که ارزیابی ادله عبارت است از بررسی شایستگی و قابلیت و آنچه از آن فایده‌ای به دست آید.

برخی استادان با تعریف ارزیابی ادله به: «واکنش روانی که دادرس اعلام می‌کند آنچه مدعی ارائه کرده، او را نسبت به رویداد مورد استناد قانع ساخته است یا نه»، عقیده دارند تنها این جنبه از سنجش دلیل مفهوم ارزیابی دارد، زیرا دادرس در این مواقع به اثر روانی دلیل توجه می‌کند و در پذیرش دلیل دادرس به اثر روانی آن بر خود نمی‌پردازد [۴، ص ۵۴-۵۵].

اما آیا دادرس در مقام حق‌گزاری می‌تواند تصمیمی اتخاذ کند که متأثر از روانش

1. evidence evaluation



نباشد؟ پاسخ مثبت به این سؤال، انگاشتن دادرس به صورت رایانه‌ی است که با برنامه از پیش تعیین شده در مقابل فشار کلیدی بی‌اراده پاسخ دهد. این نظر با این ایراد اساسی مواجه هست که هرگونه تصمیمی از ناحیه دادرس باید به تأثیر از روان او باشد. اختیار ارزیابی ناشی از اعتمادی است که قانونگذار به دادرس کرده تا منطق و عقل را ملاک عمل خود قرار دهد. تصمیم دادرس پالایش اندیشه تدبیری او است [۵، ص ۳۲۱]. نمی‌توان پذیرفت در مقام حق‌گزاری تصمیم قضایی گرفته شود و روان که مبنای آن است دخالتی نداشته یا به آن توجه نشده باشد! فکر و تأمل انسان ناشی از تأثیرات روانی نسبت به یک پدیده است. «جنس فکر حرکت است و در نتیجه این حرکت اگر انسان به یک باور برسد آن را یقین یا علم گویند» [۶، ص ۹۰۷-۹۰۸]. یقین اثر حاصل از یک نظام هوشمند هدایت درونی است تا دادرس را در موضوع مهم شناخت یاری کند [۷، ص ۴۴]. اگر دادرس بدون این فرایند درونی به رد یا قبول دلیل اقدام کند، به اعتماد قانونگذار که مبتنی بر عقل است پاسخ منفی داده است. منطق مبنای هر تصمیم قضایی است و یقین و اعتبار مانند روشنایی و نور لازم ملزم یکدیگر هستند [۸، ص ۵۴].

پس با نبودن دلیل قانع‌کننده که بتواند توجیه‌گر چنین تفکیکی باشد مفهوم ارزیابی در اصطلاح، همان معنای لغوی یعنی مشخص کردن شایستگی و قابلیت و فایده یک رویداد است؛ زیرا براساس اصل «عدم النقل» که از اصول لفظی در اصول فقه به شمار می‌رود، به هنگام شک به معنای اصطلاحی، اصل بر عدم نقل و تغییر است [۹، ص ۲۵]. بنابراین، در ارزیابی شکلی ابتدا تأثیرات روانی دخالت می‌کند و دادرس به تأثیر از آن، دلیل را رد یا قبول می‌کند. اما در ارزیابی ماهوی، ابتدا دادرس دلیل را بررسی و سبک و سنگین می‌کند تا میزان تأثیر آن بر روان خود در صدور حکم را دریابد. بر مبنای این تحلیل برخی تقسیم‌بندی‌ها از ادله، مانند تعبدی و اقناعی یا اخباری و احرازی که مانع دخالت دادرس در سنجش دلایلی که تعبدی و اخباری خوانده شده‌اند، تا حدودی با ارزیابی شکلی دلیل مورد خدشه قرار گرفته، اطلاق آن

شکسته می‌شود. هرچند تکیه کسانی که به این تقسیم‌بندی‌ها دست زده‌اند بر بعد ماهوی ارزیابی است؛ اما با پذیرش دخالت دادرس در تمامی دلایل حداقل از این جهت، سایه نظام ادله معنوی بر دادرسی ایران بیش‌تر احساس می‌گردد. در نتیجه این تعریف که به طور کلی امکان ارزیابی قضایی ادله را مد نظر قرار داده و می‌گوید: «دادرس آن [دلیل] را به دقت بررسی کند تا بتواند قانع شدن یا نشدن خود را نسبت به تحقق امر ادعایی مربوط اعلام کند» [۱۰، ص ۱۹۰] مورد عمل قرار می‌گیرد.

۲-۲. اهمیت ارزیابی قضایی ادله

قاعده اساسی این است که دادرس برای ارزیابی ادله از آزادی کامل برخوردار شود تا ببیند ادله ابراز شده چه اندازه می‌تواند در اثبات دعوا مؤثر باشد [۱۱، ص ۱۶]. اصل آزادی دادرس در ارزیابی دلایل یک اصل طبیعی و لازم با صلاحیت دادرسی است [۴، ص ۵۹]؛ اصلی که بیش‌تر نظام‌های حقوقی به اهمیت آن اذعان دارند، زیرا سیاست قضایی هر کشور درجه چگونگی اعتماد به دادرس را تعیین می‌کند و تحولات قانونی رو به آزادی دادرس نمایانگر این اعتماد معقول و اجتناب ناپذیر است. در فرانسه اصل آزادی ارزیابی ادله مورد تأکید است [۱۲، ص ۱۸۵]. ماده ۱۰ آ.د.م. فرانسه، اختیار دستور هرگونه ترتیب تحقیقی قابل پذیرش را راساً به دادرس می‌دهد. در انگلستان که نماد نظام کامن‌لا است، دادگاه به طور مطلق در اتخاذ تصمیم نسبت به میزان ارزش دلیلی که پذیرفته است و به آن می‌دهد آزاد است [۱۳، ص ۸۴]. در آلمان نیز ادعا زمانی اثبات می‌شود که دادگاه نسبت به صحت آن متقاعد گردد [۱۴، ص ۲۰۰]. آزادی دادرس لازمه دادرسی عادلانه است. اگر هدف از قضاوت از بین بردن اختلاف و فصل خصومت به هر قیمتی باشد، باید بتوان با پرتاب سکه حکم قضیه را صادر کرد و یا حداقل این که قضاوت ماشین و رایانه را که هیچ‌گونه شعور پویایی ندارد پذیرفت [۱۵، ص ۳۹۳].

امروزه در دادرسی‌های مدنی دادرس فرشته عدالت چشم بسته بر وقایع نیست،



بلکه دادرس باید حقیقت را با هوش و ذکاوت خود بیاید: «اگر دادرس دلایل را آن‌گونه که ارائه گردیده به کار گیرد و بدون توجه به قناعت وجدان مؤثر قرار دهد در واقع یاریگر بی‌عدالت شده است؛ چرا که هدف ارزیابی دست یافتن به واقع است» [۴، ص ۵۷] اگرچه دلیل همواره مهم‌ترین عاملی است که به تمسک آن احقاق حق صورت می‌پذیرد [۱۶، ص ۲۴] و ذهن از معلوم به مجهول رهنمون می‌گردد [۱۷، ص ۱۴۵]، اما حقیقت این است که ارزش دلیل زمانی است که مؤثر بر وجدان دادرس باشد؛ زیرا دادرس به تأثیر از سنجش دلیل و قناعت وجدان تصمیم می‌گیرد.

دلیل در صورتی به هدف نهایی خود نایل می‌گردد که عقل به آن اعتماد داشته باشد و اعتبار آن زمانی است که بتواند در راه وصول به حقایق خارجی مفید واقع شود [۴، ص ۵۴-۱۸]. جستجوی حقیقت در موضوعات متنازع‌فیه چنان بخش واقعی از نقش دادگاه است که نیازی به بیان صریح آن در قانون نیست [۱۸، ص ۲۸۹] و لازمه این حقیقت و اجرای عدالت فراهم آوردن وسایل ایجاد علم و یقین دادرس، یعنی همان اختیار ارزیابی ادله به کیفیت و ماهیت وقایع و حقایق و حجت بودن علم او است [۱۹، ص ۱۵۰].

۳. رابطه ارزیابی و قناعت وجدان دادرس

کمال مطلوب از حالت نفسانی انسان در برابر مجهولات، رسیدن به علم، و بدترین وضعیت آن جهل به موضوع است. در علم حقوق و قلمرو قضا آنچه می‌تواند دادرس را به این حد از آگاهی برساند ارزیابی قضایی ادله است.

۳-۱. طریقت علم

یقین در لغت علم است [۲۰، ص ۳۳۱]. اصولیین قطع را مطلق اعتقاد جازم و دور از هرگونه تردید و احتمال خلاف می‌دانند [۲۱، ص ۱۷۷]. این حالت زمانی برای انسان

حاصل می‌شود که احتمال خلاف آن صفر باشد [۲۲، ص ۴۳] و با استدلال از طریق برهان [۲۳، ص ۲۱] و از راه نظر و دلیل ثابت می‌گردد [۲۴، ص ۲۶۴]. برخی این حالت را «آرامش فهم همراه به اثبات حکم» دانسته‌اند [۲۵، ص ۴]. بنابراین، یقین حالتی است نفسانی که در نتیجه اندیشه نسبت به موضوع خاصی، برای اندیشه‌کننده پدید می‌آید، به طوری که آن حالت نفسانی، احتمال مغایر با آن اندیشه را به هیچ وجه به خویش راه نمی‌دهد [۱۷، ص ۱۳۳]. طریقت در علم بدین معنا است که گاهی حکم بر موضوعات واقعی مترتب می‌شود، بدون آن‌که علم یا جهل در آن مدخلیتی داشته باشد. اگر کسی به فردی از افراد این موضوع قطع پیدا کند، چون عنوان قطع در تحقق موضوع حکم مدخلیت ندارد، چنین قطعی را طریقت گویند [۷، ص ۱۳۷]. در این نوع از علم، اثبات خلاف مجاز است، یعنی در صورت بطلان علم طریقی باید بر طبق علم جدید عمل کرد [۲۶، ص ۱۹۳]. این علم دانش و آگاهی خاصی است که انسان به وسیله آن واقعیت امری را کشف می‌کند و هدف در آن «معلوم» است، نه «علم» [۲۷، ص ۷۰۶]. این علم، قطعی هیچ‌گونه خصوصیت و موضوعیتی ندارد، بلکه صرفاً راه و طرق به سوی واقع است [۲۱، ص ۱۸۳]. در صورتی که قطع در موضوع حکم شرعی اخذ شده باشد، به گونه‌ای که واقع به قید قطع موضوع حکم باشد، چنین قطعی را قطع موضوعی می‌گویند [۷، ص ۱۳۷]. علی‌الاصول علم طریقت دارد و کاشف از واقع است [۶، ص ۴۹۶]، یعنی قاعده اولیه در قطع طریقت است، مگر در مواردی که موضوعی بودن را دلیل داشته باشیم [۲۱، ص ۱۸۳]. بنابراین، علم حاصل از دلیل که برای کشف حقیقت است بی‌تردید طریقت دارد، و در آن واقع هدف است؛ یعنی دلایل با در بر داشتن علم عادی نمی‌توانند مانع دادرسی در رسیدن به واقع شوند.

۲-۳. علم ناشی از ظاهر ادله یا نظریه علم عادی در فقه

منظور از علم عادی یا اطمینان عبارت است از علمی که متعارف مردم، نه دانشمندان، آن را علم و یقین گویند. این نوع از علم همان ظن غالب است که به آن ظن اطمینان و



ظن قوی هم گفته می‌شود [۲۶، ص ۳۵-۱۹۱]. این حالت در نظر اوساط مردم علم است که احتمال خلاف در آن را نمی‌دهند، اما از نظر دانشمندان همان ظن قوی است و احتمال خلاف در آن منتفی نیست [۲۷، ص ۷۰۶]. در عین حال شک نیست که علم عادی، حقیقتاً علم است؛ زیرا عادتاً احتمال خلاف در آن نیست [۲۸، ص ۲۱].

پیدایش این نظریه که پاسخ متقابلی است به قائلین یقین فلسفی در زندگی قضایی، به محمد استرآبادی نسبت داده شده است [۲۶، ص ۳۷] و نراقی استاد شیخ انصاری این نظریه را برای حل مجهولات در علم حقوق آورده است [۲۹، ص ۶۶۲]. به هر صورت، این نظریه از طریق هر کس مطرح شده باشد در فقه و حقوق از شهرت برخوردار است، اما نه به‌عنوان یک موضوع اتفافی و بدون اختلاف. در برابر این نظریه دو مکتب در بین فقها شکل گرفته است. مکتب اول که ظاهراً اکثریت را تشکیل می‌دهند کسانی هستند که با دید فلسفی به ظن و یقین نگاه می‌کنند که در مقام عمل با انبوهی از ظن روبه‌رو هستند. اینان بر این عقیده‌اند که در حل مجهولات قضایی و حقوقی اصل بر عدم اعتبار گمان و ظن است، مگر در موارد خاص که شارع ظن را حجت بداند [۱۷، ص ۱۵۷]؛ مانند ظن حاصل از اقرار و شهادت و سوگند که شرع به آن‌ها اعتبار داده است [۳۰، ص ۱۱۹-۱۲۶]. از نظر این مکتب علم عادی اعتبار ندارد [۳۱، ص ۱۲۰-۱۲۱].

اما در مکتب دوم دو گروه از فقها قرار دارند. گروه اول برخلاف مکتب اول قائل بر این است هر ظنی اعتبار دارد، مگر از طرف شارع، منعی رسیده باشد؛ مثل عمل به شهادت از روی ظن [۱۷، ص ۱۵۷]. از کلام کسانی چون محمد استرآبادی و نراقی این نظر برمی‌آید [۳۱، ص ۱۲۱]. نراقی می‌گوید: «آن علمی که در حقوق و شرعیات وسیله حل مشکلات و مسائل است علم عادی است؛ همان علمی که عرف و اکثر مردم به احتمال خلاف آن ترتیب اثر نمی‌دهند و توجه نمی‌کنند، هرچند احتمال خلاف عقلاً از بین نرفته باشد و محال عقلی نباشد. پس علم و ظن در احکام شرعیه همان علم و ظن اوساط است» [۳۲، ص ۱۵۳]. گروه دوم مانند مکتب اول با دید فلسفی به علم نگاه می-

کند، با این تفاوت که عقیده دارد در مورد بخشی از ظنون احتمال طرف مرجوحشان در نزد مردم منتفی نیست. این قسم ظنون قابل ترتیب اثر نیستند؛ اما بخش دیگر که احتمال مرجوح آن نزد متعارف مردم منتفی است و طرف راجح ظن بر طرف مرجوح آن در اذهان مردم غلبه می‌کند قابل اثر است [۳۱، ص ۱۲۱]. البته بین طرفداران مکتب دوم تفاوتی اساسی نیست؛ چراکه هر دو گروه ظن غالب (علم عادی) را حجت می‌دانند [۲۶، ص ۴۴].

در گزینش این نظرها باید جانب کسانی را گرفت که نظریه علم عادی را برگزیده‌اند، اما نه تا آنجا که معارض با قناعت وجدان دادرس باشد. برخی راه افراط را از طرف دیگر پیموده و گفته‌اند: «مصلحت این است که به علم عادی و نفوذ آن تن در دهیم و از مطابقت این‌گونه علم و یقین با واقع گفتگو نکنیم. این مصلحت‌اندیشی راه منحصر به مقصد است. الزاماً همه باید از این راه بروند. اگر این مصلحت‌اندیشی را نادیده بگیریم اساساً نباید در عدالتخانه را باز کرد و بار عام داد؛ زیرا در عدالتخانه، علم عادی حکومت می‌کند و بس» [۲۶، ص ۳۶]. این نظریه تا آنجا پسندیده است که علم عادی را در رهایی دادرس از چنگال ذهنی که تنها تنیده شده است به قطع یاری می‌کند؛ اما نه این‌که تنها راه و تنها علم حاکم در دادرسی علم عادی باشد، زیرا دادرس به دنبال احقاق حق و کشف واقع است؛ امری که برگرفته از شرع است و به‌عنوان هدف نوین جهانی در دادرسی مدنی از آن نام می‌برند. چنین جانبداری از علم عادی و اعتقاد به تنها راه بودن این علم در دادرسی، منتج به این نتیجه می‌گردد که عمل به ظاهر ادله، عمل به تکلیف از ناحیه دادرس قلمداد گردد، چراکه ادله در بردارنده این نوع از علم هستند، در حالی که هدف دادرسی، دادرس را برای رسیدن به حقیقت واقعی، به تلاش در کشف دلیل و ارزیابی ادله تا حصول قناعت وجدان مکلف می‌کند (ماده ۱۹۹ آ.د.م.). اهمیت علم عادی به لحاظ اقتضای دادرسی در پایان دادن به دعوا بر کسی پوشیده نیست؛ اما «علم مد نظر در مباحث قضایی اعم از علمی است که کشف واقع کند و علم عادی که برای توده مردم پدید آید» [۳۳،



ص ۴۱۹]. با این بینش، علم عادی در دادرسی از جایگاه قابل توجه برخوردار است؛ وسیله‌ای که هم‌اکنون در سراسر جهان قضات به یاری آن به حل مجهولات قضایی می‌پردازند [۲۶، ص ۴۴].

۳-۳. تأثیر ارزیابی ادله در علم دادرسی

اعتبار علم عادی با همه شهرتی که در قضا برای حل مجهولات دارد، به حدی نیست که تاب مقاومت با یقین مخالف دادرسی را داشته باشد. این میزان از علم که ثمره ظاهر ادله است، برای دادرسی وسیله است، نه مانع او در رسیدن به حقیقت. توجه دادرسی به علم عادی به جهت اقتضای سکون نفس است [۱۷، ص ۱۳۴]. پس اگر او خلاف این علم را حاصل کند، دلالت بر این دارد که چنین علمی موجب آرامش نبوده و اطمینان وی را به همراه نخواهد داشت. پس عمل به آن به دوران منطبق است. با این مقدمه این پرسش مطرح می‌گردد که اعتبار علم عادی در دادرسی تا چه حد است؟ به عبارتی دیگر آیا دادرسی در برخورد با علم عادی در دادرسی باید همان را انجام دهد که متعارف مردم خارج از صنف قضا انجام می‌دهند؟ پاسخ مثبت به این پرسش دور از منطقی است. عقل حکم می‌کند که در این گونه موارد بین دادرسی که متخصص امر قضا است، بخصوص دادرسان با سابقه و با تجربه که خود عالمان قضا هستند، با توده مردم که آگاهی از قضا ندارند قائل به تمایز شد. پذیرش عقلی این تفاوت منجر به این نتیجه می‌گردد که در برخورد با امری که در بردارنده علم عادی است انتظار رفتار مشابه از دادرسی نداشته باشیم.

عالم بودن دادرسی خصیصه قضا است. همین ویژگی دادرسی را از مردم متعارف در برخورد با مجهولات قضایی متمایز می‌کند. امری که در دیده توده مردم علم قلمداد می‌گردد، چه بسا در نظر دادرسی ظنی بیش نباشد. در این‌جا اهمیت آزادی ارزیابی ادله نمایان می‌گردد، زیرا برخی ادله که از مظاهر علم عادی هستند برای مردم متعارف ایجاد علم می‌کنند، به طوری که احتمال خلاف در آن را نمی‌دهند، مثل

اقرار و شهادت؛ در حالی که نباید همین برداشت را از دادرسی انتظار داشت. دادرسی مکلف است در اجرای عدالت و کشف حقیقت ادله را ارزیابی کند تا قناعت وجدان حاصل کند و اگر دلیلی بر دادرسی تحمیل گردد و امکان ارزیابی دلیل را نداشته باشد، بدین معنا است که متخصص قضا بی اختیار تسلیم ظن گردیده است. در چنین وضعیتی اگر اقرار وجدانی دادرسی بر خلاف ظاهر دلیل باشد و او مکلف به تبعیت از این ظاهر باشد، در نتیجه ظن بر یقین دادرسی فایق می‌آید. «اگر قانونگذار به دادرسی دستور دهد در هر مقطعی که با اقرار خوانده مواجه شد از رسیدگی به سایر ادله خودداری کند، یعنی اقرار را ارزیابی نکند، قناعت وجدان دادرسی، در این موارد به معنای اطمینان خاطر نسبت به قانون است که در این صورت عبارت قناعت وجدان قاضی برای توصیف حالت درونی و روانی قاضی عبارت‌ساز نخواهد بود، بلکه قناعت وجدان قانونی زیبایی بیان این معنا را دارد» [۸، ص ۶۶]. صاحب جواهر می‌گوید: «طریقت علم برای کشف حق و عدل از طریقت بینه و سوگند واضح‌تر است [۳۴، ص ۸۶] و گفته شده است: «قضا و گذاری حق به ذیحق است و اگر این مهم از طریق علم کشف گردد برای انشای حکم به طریق اولی نسبت به شهادت و سوگند برتری دارد» [۳۵، ص ۱۲۵]. پس در ارزیابی ادله، اصل، اقرار وجدان دادرسی است و در صورتی که دلیلی نتواند وی را قانع کند می‌تواند از قبول آن خودداری ورزد [۱۲، ص ۷]؛ واقعیتی که نظام‌های پیشرفته در دادرسی آن را پذیرفته‌اند. بند ۲ اصل ۲۱ قانون آ.د.م. فراملی مقرر کرده است: «امور موضوعی وقتی اثبات می‌شوند که دادگاه به طور متعارف از صحت و درستی آن‌ها اقرار شود». ضابطه اقناعی متعارف ضابطه‌ای است که اساساً در اکثر نظام‌های حقوقی از آن استفاده می‌شود [۳۶، ص ۵۷-۵۸]. فقهای امامیه عقیده دارند اگر خلاف موضوعی در نظر حاکم محکمه مسلم باشد و قطع به امری حاصل گردد دیگر به دلیل عنوان شده اعتنا نمی‌شود [۳۷، ص ۳۶].

البته تصور نگردد اگر دادرسی در مواردی به ظاهر ادله که از تجلیات علم عادی است



عمل کند به طور حتم برخلاف منطق عمل کرده است، بلکه در مباحث قضایی علم مد نظر، اعم از علمی که کشف از واقع کند و علم عادی است. گرچه مطلوب دادرسی آن است که دادرس به یقین برسد، اما همیشه رسیدن به این حد از اطمینان ساده نیست و در برخی موارد دشوار و یا ناممکن می‌گردد. از طرف دیگر اقتضای هر منازعه پایان یافتن آن است و دادرسی نیز به‌عنوان خدمت عمومی مبتنی بر اصل تداوم بوده، تعطیل‌بردار نیست. در این موارد علم عادی در فیصله دادن به دعوا راهگشا است. ماده ۳ آ.د.م پیش‌بینی کرده است، اگر تلاش دادرس در صدور حکم مقتضی، که کشف از واقع است (ماده ۱۹۹ آ.د.م)، ممکن نگردد فصل خصومت راهکاری باشد برای پایان دادن به دعوا که اقتضای هر دادرسی است. به دیگر سخن در این مواقع، علم عادی راه حل حقوقی است که دلیل عقل بر حسب ضرورت در اختیار ما گذاشته است [۱۷، ص ۱۴۲]. در نتیجه، چون حجیت ادله تابع میزان اطمینانی است که برای دادرس ایجاد می‌کند و جوهره آن نیز ایجاد علم در وجدان دادرس است [۳۸، ص ۲۵۹] با ملاک عمل بودن ایقان دادرس و حصول آن از طریق ارزیابی ادله، باید اهمیت و اثر ارزیابی ادله در دادرسی را به همان میزانی دانست که قناعت وجدان دادرس در رسیدن به واقع دارد.

۴. رابطه ارزیابی دلیل و هدف دادرسی

اهمیت ارزیابی دلایل در گرو هدفی است که دادرسی دنبال می‌کند؛ این‌که آیا هدف کشف حقیقت است یا فصل خصومت؟ پاسخ این پرسش اهمیت ارزیابی ادله را نمایان می‌سازد.

۴-۱. مفهوم حقیقت در دادرسی مدنی

حقیقت در لغت به معنای اصل چیزی، درستی [۱، ص ۳۸۶]، سزاواری، ثبوت و واقع امر [۲، ص ۵۹۷] آمده است که گاهی درباره اعتقاد و ایمان به کار می‌رود و نیز گاهی

در گفتار و کردار صحیح ذکر می‌شود [۲۵، ص ۲۴۷]؛ اما به دست دادن مفهوم از حقیقت در اصطلاح به آسانی ممکن نیست؛ زیرا حقیقت مانند اشیای عالم خارج وجود ثابت و مشخص ندارد تا تعریف‌کننده به توصیف جنبه‌های مختلف و ویژگی‌های آن بپردازد. افزون بر آن مفاهیم تجربی و انتزاعی نظیر حقیقت یا عدالت وابسته به نگرش و معلومات ذهنی پرورش یافته در ذهن شخص تعریف‌کننده است [۳۹، ص ۱۶]، به طوری که گفته شده است: «حقیقت اصالتاً مطلق است و این ادراک و برداشت آدمی از آن است که به جهت ضعف و نقص ابزارهای شناختی نسبی است» [۴۰، ص ۱۸۹]. در اصطلاح، به‌رغم این‌که بارها شنیده‌ایم که حقیقت واحد و مطلق است، اما هرگاه قدم از دیار فلسفه بیرون نهیم و نوع نگرش خود را تغییر دهیم، شاید بتوان چنین گفت که باید میان حقیقت در معنای مادی آن یا بهتر بگوییم واقعیت خارجی از یک سو و حقیقت قضایی از سوی دیگر قائل به تمایز شد.

در عین حال این تفکیک در قضا وجود دارد و تلاش دادرسی مدنی نوین کم کردن فاصله این دو مقوله است. گسترش اختیارات دادرسان به دنبال این هدف است تا حقیقت قضایی را بر حقیقت واقعی منطبق گرداند. واقعیت آن چیزی است که «هست». این گزاره بر مبنای نظریه مطابقت صدق است. نظریه مطابقت صدق به طور کلی بیان می‌کند که حاصل صدق وقتی راست و صادق است که با عالم واقع آن‌گونه که هست مطابقت داشته باشد که تمام تحقیقات دادگاه برای رسیدن به اجرای عدالت یافتن همین گزاره صادق است [۴۱، ص ۱۰۱].

۴-۱-۱. حقیقت مادی^۱

آن چیزی که در عالم خارج حادث شده یا می‌شود و در یک کلام حقیقت در معنای مادی، حادثه‌ای است لاجرم مادی با تمام خصوصیتی که این وصف ایجاب می‌کند؛ یعنی محصور بودن در بعد زمان و مکان [۱۶، ص ۲۸]. واقعه‌ای که اتفاق می‌افتد دیده

1 . material truth



می‌شود و یا اگر دیده نمی‌شود احساس آن توسط سایر حواس ناممکن نیست.

۴-۱-۲. حقیقت قانونی یا صوری^۱

حقیقت صوری آن چیزی است که از دلایل مطروح در دادگاه استخراج و استنتاج می‌شود و فرض بر آن خواهد بود که مستنتج مترادف با حقیقت است. در این نوع از حقیقت فرض بر این است که آنچه حاصل شده است مترادف با حقیقت است و این حقیقت مفروض اعم از آن است که منطبق با حقیقت واقعی و ثبوتی باشد یا خیر [۴۲، ص ۱۶۰]. حقیقت صوری گاه سبب تغییر شکل و ماهیت مطلق شده، ظاهری مبدل به حقیقت می‌دهد. این نوع از حقیقت ساختگی تصویری مجاز از حقیقت است، چراکه واقعه یا حقیقت است و یا مجاز. پس جعل این مفاهیم به لحاظ نیاز اجتماعی در حل مسائل قضایی و اقتضای دادرسی در پایان دادن به دعوا است.

۴-۲. اثر ارزیابی ادله در کشف حقیقت در حقوق اسلام و حقوق

موضوعه

موضوع هدف دادرسی مدنی بحثی است که هنوز در آن ابهام و پرسش است. علت این ابهام منشأ فقهی دارد، زیرا در فقه اکثر فقها قضا را فصل خصومت تعریف کرده‌اند و علت حقوقی آن ذهنیت سنتی منع تحصیل دلیل است. پس این پرسش هنوز باقی است: هدف دادرسی کشف حقیقت است یا فصل خصومت؟

۴-۲-۱. نظریه کشف حقیقت در دادرسی

۴-۲-۱-۱. در حقوق اسلامی

آیین دادرسی همچون سایر قوانین هر مملکت با توجه به تفکر و مبانی اعتماد قانونگذار هر کشور از مکتب معینی الهام می‌گیرد. در مکتب سوسیالیسم، برخلاف

1. formal truth

مکتب لیبرالیزم که در آن دادرس مأمور فصل خصومت است، او در پی کشف حقیقت است و با اختیار گسترده قانونی کوشش می‌کند تا نابرابری موجود در بین طرفین را با استمداد از نیرو و قدرت جامعه برای حمایت از ضعیف و احراز ذینفع، جبران کند [۷، ص ۱۶].

دادرسی اسلامی که مبنا و محور آن شریعت است، هدف خود را تأمین حق و عدالت قرار داده، در آن هدف قضا بستن رسمی پرونده و ارائه آمار بالای رسیدگی نیست [۴۳، ص ۲۶۷]، بلکه اجرای عدالت و قسط است و آیین آن بر اعتماد انسان‌های مؤمن مبتنی گردیده است [۷، ص ۱۶]. با مراجعه به منابع اسلامی آشکار می‌گردد در اسلام بنا بر احکام قرآن و سنت ائمه، احقاق حق و اجرای عدالت هدف است [۷، ص ۶۷]. خداوند در قرآن می‌فرماید: «ولا تقف ما لیس لک به علم...» (۳۶، اسراء) که این آیه صراحت در دستیابی دادرس به واقعیت دارد [۱۶، ص ۳۲۶] و نیز آیات ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸ مائده، ۸ نساء، ۹۰ نحل، ۲۹ اعراف و ۲۵ حدید دلالت بر آن دارد. در سنت هم در اهمیت دادرسی برای رسیدن به حق و عدل بسیار تأکید شده است. امام علی(ع) می‌فرماید: از پیامبر (ص) شنیدم که هیچ جامعه اصلاح نمی‌شود، مگر این‌که مظلوم بتواند حق خود را از ظالم بدون لکننت زبان اخذ کند». شاید بتوان گفت منظور از این سخن آن است که نباید کوچک‌ترین مانعی بر سر احقاق حق مظلوم باشد [۴۴، ص ۷۵].

به رغم این دلایل در تعریف برخی فقها از قضا به فصل خصومت، موجب این پرسش می‌گردد که چرا فقها با علم به این دلایل قضا را فصل خصومت می‌دانند؟ این شبهه قابل دفع است؛ زیرا هرچند در تعریف از قضا برخی از فقها آن را فصل خصومت و رفع نزاع تعریف کرده و گفته‌اند: «قضاوت حکم کردن بین مردم در هنگام نزاع و مشاجره و رفع خصومت است» [۴۵، ص ۲؛ ۴۶، ص ۳۲۵] و برخی هم در مورد آیاتی که دستور به قضا و حق و عدل می‌دهد می‌گویند: «منظور از آیات حق و عدل مطابق با معیارهای قضایی است» [۴۷، ص ۳۲]، درمقابل عده‌ای از فقها به هدف بودن کشف



واقع و احقاق حق عقیده دارند [۳۴، ص ۸]. گفته شده است: «متبادر از کلمه عدل و حق به‌ویژه کلمه حق، حق و عدالتی است که مطابق واقع باشد [۴۸، ص ۲۰۵-۲۰۶]. بنابراین نباید استعمال فصل خصومت در تعریف فقها را هدف دادرسی دانست، چرا که اگر بخواهیم فصل خصومت را هدف برای دادرسی بدانیم، گرفتار دور خواهیم شد؛ یعنی از یک طرف قضا را فصل دانسته‌ایم و در واقع گفته‌ایم قضا و حکم بر طرف خودش در حرکت و مسیر است [۴۹، ص ۱۴۹]. بنابراین آوردن فصل خصومت در تعریف قضا به مفهوم اتمام دادرسی است که این اتمام می‌تواند یا به فصل خصومت در مفهوم خاص و یا به کشف حقیقت منجر شود. به عبارتی فصل خصومت مفهومی اعم از فصل خصومت به معنای خاص و کشف حقیقت دارد.

۲-۱-۲-۴. در حقوق موضوعه

در بین حقوقدانان عقید غالب آن است که دادرسی صرفاً عهده‌دار فصل خصومت و رفع تعارضات خصوصی نیست، بلکه باید حقیقت نوعی و مادی را آشکار سازد [۴، ص ۴۶]؛ زیرا مبنای اصلی آیین دادرسی مدنی سیره عقلا و فنی برای کشف حقیقت است. هرچند آیین دادرسی مدنی فصل خصومت را هم مورد توجه قرار می‌دهد (ماده ۳)، هدف آن کشف حقیقت است. اما مهم‌ترین دغدغه آن‌ها حدود آزادی دادرسی مدنی و ترس خروج از بی‌طرفی است.

در حالی که کشف حقیقت کمال مطلوب و غایت دادرسی است، عقل اجازه نمی‌دهد آنچه که باید باشد و تمام تلاش‌ها در رسیدن به آن است را رها کرده، تن به احتمالات داد. خوشبختانه سیاست قضایی دچار این کهنه‌اندیشی نشده و کشف حقیقت را که هدف دادرسی است به این تردیدها که یادگار تفکر سنتی است و انگذاشته که این دلالت بر اعتمادی افزون یافته‌ای است که قانونگذار به دادرسی دارد؛ زیرا سیاست قضایی هر کشور و درجه چگونگی اعتماد به دادرسی است، تعدیل و هماهنگی نظم و عدالت را تعیین می‌کند [۴، ص ۵۶]. این جریان اعتمادی رو به گسترش از دهه‌های قبل، یعنی از اصلاح

ماده ۸ قانون اصلاح قانون دادگستری ۱۳۵۶ در ایران شروع و سرانجام ماده ۱۱۹۹ آ.د.م. جدید به صراحت هرچه تمام‌تر در جهت کشف حقیقت، آزادی و اختیار دادرس را تکرار کرد تا رسیدن به واقع را در گرو این اختیار بداند. بشر از روزی که خود را شناخته در جستجوی این بوده است که عدالت چیست؟ و می‌خواسته همان عدالت در قضاوت را رعایت کند، چرا که قضاوت و عدالت دو همزاد تاریخی هستند [ص ۵۰، ص ۲۱۶].

۲-۲-۴. اثر ارزیابی دلایل در کشف حقیقت

دادرس نه تنها اختیار دارد که مکلف است، در راه دستیابی به واقع دلایل دو طرف را ارزیابی کند؛ زیرا نتیجه این ارزیابی یکی از ارکان حکم نهایی را به او تلقین می‌کند و قناعت وجدانی دادرسی را به وجود می‌آورد [ص ۴، ص ۵۷]. شاید دشوارترین و مهم‌ترین کار دادرس در همین مرحله است [ص ۵۱، ص ۱۰۸]. از دیدگاه حقوقدانان دادرس باید یاریگر حلال باشد، نه حرام و به چهره‌ای ابرازی برای حقایق در آید و نه پامال کردن آن [ص ۵۲، ص ۳۰۷]. احقاق حق از واجبات است و وظیفه دادرس معروف و نیک است. بنابراین دادرس خود باید این معروف را صورت دهد. پس اگر علم به حقیقت یک دعوی داشته باشد نمی‌تواند از اجرای معروف سر باز زند.

برای این‌که دادرس به وظیفه خود عمل کند، لازم است اساس و لازمه احقاق حق و اجرای عدالت که همان فراهم آوردن وسایل ایجاد علم و ايقان دادرس به کیفیت و ماهیت وقایع و حقایق است از طریق آزادی دادرس و اختیار در ارزیابی ادله برای او فراهم گردد. او است که می‌تواند از این اختیار بهره برده، به واقع برسد. هنر دادرس این است که فاصله بین آنچه واقعیت است و آنچه حقیقت خوانده می‌شود را کم کند، گرچه نتواند به واقعیت برسد، و این ممکن نمی‌گردد مگر با آزادی عمل در ارزیابی دلایل و وقایع. در نظام ادله قانونی گاه دادرس علم به حقیقت را باید به ارزش مفروض قانونی دلیل که صرفاً بر غلبه پایدار است و انهد و حقیقت واقعی را فدای حقیقت قضایی کند؛ در حالی که در اغلب مواقع دادرس بهترین کسی است که به حقیقت واقعی آگاه



است و به حقیقت واقعی بر خلاف قضایی یقین دارد، اما چون راهی برای اثبات ندارد بر خلاف آن حکم می‌دهد [۵۳، ص ۲۷]. دادرس باید تمام همّ خود را بر آن دارد تا حقیقت مطلق را بدون توجه به ظاهر فریبنده ادله ارائه شده کشف و استخراج کند [۵۴، ص ۲۲]. از اصول اساسی و قضایی اسلام ارزیابی و اطمینان قلبی و وجدانی از دلایل ابرازی است و اگر باور قلبی دادرس برخلاف ادله اثبات باشد متابعت از ادله مجاز نیست [۵۵، ص ۴۰۸]. قاضی موظف است برای کشف حقیقت از هر وسیله‌ای استفاده کند و چنانچه از طریق شاهد عادل کشف گردد رأی دهد و چنانچه با دو شاهد هم حقیقت برای او کشف نگردد و اطمینان حاصل نشد نباید رأی دهد [۵۶، ص ۷۹]: «صحت حکم به وسیله اقرار یا بینه و سوگند، فرع است بر حصول علم قاضی نسبت به آن‌ها» [۵۷، ص ۴۲۰]. کشف واقع مبنای هر دلیل است، اعم از این‌که در عالم حقوق یا خارج از آن باشیم [۵۱، ص ۱۰۹].

قانون آ.د.م. جدید به منظور رسیدن به این هدف، به دادرس اختیار نمی‌دهد که به استناد اقرار دروغین خوانده یا شهادتی که علم به کذب آن دارد علم خود را نسبت به واقعیت نادیده بگیرد و فقط در مقام فصل خصومت برآید [۸، ص ۲۱]. این کمال مطلوب هر نظام عدالت مدنی است که به حقیقت عینی دست یابد که در آن وظیفه دادرس تحقق غرض حکم یعنی حق و عدالت است [۵۸، ص ۱۲۶] و این حاصل نمی‌گردد مگر با پذیرفتن اصل آزادی ارزیابی دلایل.

۳-۴. فصل خصومت اقتضای دادرسی

فصل در لغت به معنای فاصله دو چیز است و به جدا شدن یکی از دو چیز از دیگری تا این‌که میانش فاصله و شکاف ایجاد شود گفته شده است [۲۵، ص ۶۳] و خصومت به معنای دشمنی و عداوت است [۲، ص ۶۲۹]. از ترکیب این دو واژه مفهوم جدا شدن متنازعین از یکدیگر حاصل می‌گردد. «در اصطلاح به مفهوم پایان دادن به نزاع و رفع اختلاف بین اصحاب دعوا است، بدون آن‌که ماده نزاع قلع گردد نیز مقصود از آن به

معنای فلسفی، از بین رفتن واقعی نزاع و خصومت نیست، بلکه معنای عملی آن مد نظر می‌باشد» [۱۲، ص ۲۹۲]. هدف سنتی و تعیین‌کننده در ضوابط مربوط در مسائل مدنی، که هنوز طرفدارانی دارد، این است که در اثبات مدنی برخلاف کیفری، به لحاظ محدودیت دادرسی، هدف دادرسی مدنی فصل خصومت است [۱۹، ص ۳]؛ اما غرض قانونگذار و واقعیت در عمل مؤید این دیدگاه نیست. اسلام اجرای حق و عدل را به دادرسی تکلیف کرده و در این خصوص در این‌که دادرسی در چه دعوائی به قضاوت نشسته است تفاوتی قائل نشده، زیرا ملاک عمل، احقاق حق است.

مهم‌ترین دلیلی که برخی آن را مبنای این تمایز قرار داده‌اند اصل عدم تحصیل دلیل است که خروج از آن را منجر به بی‌طرفی دادرسی می‌دانند [۵۹، ص ۳]. اما دادرسی مدنی مانند گذشته ملزم نیست براساس ادله موجود در پرونده برخلاف اقتناع وجدانی خود تصمیم‌گیری کند. دادرسی مجاز، بلکه مکلف است در رسیدن به هدف واقعی دلیل را مورد ارزیابی قرار دهد. هدف نهایی دادرسی رسیدن به واقع است و ادله اثباتی، طریقی برای رسیدن به این هدفند [۴۲، ص ۱۴۶]. دیگر نباید انتظار داشت در برابر آنچه مدعی به دادگاه گفته و در عالم واقعیت درست نباشد دادرسی به استناد صرف این ادعا و ادله‌ای که مدعی در اختیار او گذاشته رأی صادر کند؛ عملی که دادرسی را در نكوهش به داستان‌سرایی لقب می‌دهد [۶۰، ص ۲۹۴].

قانونگذار ما با عبور از کنار نظریه سنتی انجام دادرسی به منظور فصل خصومت، هدف را به سمت کشف واقع تغییر داده و با اعطای اختیارات گسترده به دادرسی مدنی در کشف حقیقت، فصل خصومت را به‌عنوان آخرین راه‌حل در صورت عدم امکان رسیدن به واقع جهت پایان دادن به دعوا پیش‌بینی کرده است. بنابراین توسل به فصل خصومت، هدف دادرسی نیست، بلکه این «اقتضای دادرسی است که منجر به صدور چنین حکمی می‌شود، زیرا هر دعوائی باید منتهی به صدور حکم شده و پایان پذیرد، هرچند که دادرسی به مرحله یقین و قناعت نرسیده باشد» [۴، ص ۲۰].



۵. نتیجه‌گیری

از مهم‌ترین ویژگی‌های نظام ادله آزاد، اختیار ارزیابی قضایی ادله و اعتبار و ارزش دلایل به قناعت وجدان دادرس است. چنین اختیاری که لازمه دادرسی عادلانه است موجب می‌گردد دادرس تنها به ظاهر ادله که مبتنی بر علم عادی هستند محدود نگردد و برای دسترسی به واقع به‌عنوان هدف دادرسی، پس از ارزیابی ادله اگر به قناعت مخالف ظاهر دلیل دست یابد چشم خود را بر روی هر دلیل مخالفی، هرچند که اقرار باشد ببندد؛ زیرا دلایل مبتنی بر علم عادی‌اند و بر پایه غلبه استوارند، اما قناعت وجدان دادرس منتج از ارزیابی ادله و ناشی از مجموعه شرایط و اوضاع و احوال خاص هر پرونده است که چنین یقینی موجب سکون نفس برای دادرس می‌گردد. از آنجا که علم مد نظر در زندگی قضایی، اعم از علمی که کشف از واقع کند و علم عادی است، اقتضای دادرسی ایجاب می‌کند که در صورت عدم امکان رسیدن به حقیقت، دادگاه بر مبنای علم عادی به دعوا پایان دهد و به‌عنوان آخرین راهکار، نه هدف، به فصل خصومت بپردازد که لازمه این آزادی در حفظ امنیت قضایی اشخاص از خطر استبداد قضایی به دلیل آزادی توأم با قدرت، مستند بودن ارزیابی ادله و رعایت اصول و تشریفات دادرسی است و گرنه علاوه بر نقض حکم در بازبینی مرجع عالی می‌تواند مسئولیت دادرس را به همراه داشته باشد.

۶. منابع

- [۱] بهشتی، محمد، فرهنگ صبا فارسی، تهران، صبا، ۱۳۷۱.
- [۲] معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰.
- [۳] شکیبایی، رضا، «درآمدی بر ارزشیابی اسناد دولتی»، نشریه گنجینه اسناد، شماره ۵۴، ۱۳۸۳، صفحات ۴۳ تا ۶۳.
- [۴] کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، چ ۶، تهران، میزان، ۱۳۸۳.

- [۵] نوجوان، علیرضا، نقش دادرس در اثبات دعوا مدنی، تهران، جنگل، ۱۳۸۹.
- [۶] جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دایره المعارف علوم اسلامی- قضایی، ج ۱، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۱.
- [۷] قبله‌ای خویی، خلیل، علم اصول در فقه و قوانین موضوعه، چ ۵، تهران، سمت، ۱۳۸۷.
- [۸] زراعت، عباس، حاجی‌زاده، حمیدرضا، ادله اثبات دعوا، تهران، قانون مدار، ۱۳۸۸.
- [۹] کریمی، عباس، ادله اثبات دعوا، تهران، میزان، ۱۳۸۸.
- [۱۰] شمش، عبدالله، آئین دادرسی مدنی، ج ۳، تهران دراک، ۱۳۸۴.
- [۱۱] صدرزاده افشار، محسن، ادله اثبات دعوی در حقوق ایران، چ ۳، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶.
- [۱۲] محسنی، حسن، اداره جریان دادرسی مدنی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۹.
- [۱۳] اسپنسر، جی، آر، آئین دادرسی کیفری در انگلستان، ترجمه محمدرضا گودرزی بروجردی، تهران، جنگل، ۱۳۸۴.
- [۱۴] فرکمان، آنکه-وگیش، توماس، دادگستری در آلمان، ترجمه محمد صادری توحیدخانه، تهران، سمت، ۱۳۸۸.
- [۱۵] محسنی، حسن، «عدالت آئینی، پژوهشی در نظریه‌های دادرسی عادلانه مدنی»، فصلنامه حقوق دانشگاه تهران، دوره ۳۱، شماره ۱، ۱۳۸۷.
- [۱۶] تدین، عباس، تحصیل دلیل در آئین دادرسی کیفری، تهران، میزان، ۱۳۸۸.
- [۱۷] جعفری لنگرودی، محمد جعفر، حقوق اسلام، تهران، گنج دانش، ۱۳۵۸.
- [18] Jolowicz.JA «Adresarial and Inquisitorial models of Civil Procedure International and Comparative Law quarterly», 2003, Audihable at: [http:// www .Jstor.org/PSS/3663 110 2011/1/10](http://www.Jstor.org/PSS/3663 110 2011/1/10).
- [۱۹] گلدوزیان، ایرج، حقوق کیفری تطبیقی، ج ۱، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴.



- [۲۰] طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۳، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۴۱۶.
- [۲۱] موسوی بجنوردی، محمد، علم اصول، ج ۱، به کوشش ابوالفضل احمدزاده، تهران مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۸۵.
- [۲۲] رجحان، سعید، مبانی استنباط احکام در حقوق اسلامی و حقوق موضوعه، ج ۳، دانشگاه امام صادق، تهران، ۱۳۸۹.
- [۲۳] طبرسی، فضل بن حسن، جامع المجامع، ترجمه احمد امیری شادمهری، چ ۳، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۳.
- [۲۴] محمصانی، صبحی، فلسفه قانونگذاری در اسلام، ترجمه اسماعیل گلستانی، تهران، آثار اندیشه، ۱۳۸۶.
- [۲۵] راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، سوریه، دارالعلم-الدار الشامیه، ۱۴۱۲.
- [۲۶] جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام، چ ۲، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۰.
- [۲۷] -----، دانشنامه حقوقی، ج ۴، چ ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- [۲۸] شعرانی، ابوالحسن، المدخل الی عذاب المنهل، تهران، دبیرخانه کنگره و جهانی شیخ انصاری، ۱۳۷۳.
- [۲۹] جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دانشنامه حقوقی، ج ۱، چ ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- [۳۰] نائینی، میرزا حسن، فوائد الاصول، تقریرات، چ ۳، قم، مؤسسه الاسلامی، ۱۴۰۹.
- [۳۱] مهرپور، حسین، دیدگاه‌های جدید در مسائل حقوقی، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۲.
- [۳۲] نراقی، مولی احمد محمد مهدی، عوائد ایلام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷.
- [۳۳] خوئینی، غفور، ادله اثبات دعوا و بررسی تطبیقی آن، تهران، فضیلت علم، ۱۳۸۱.

- [۳۴] نجفی، شیخ محمد حسین، *جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام*، ج ۴۰، چ ۳، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
- [۳۵] منتظری، حسین علی، *فقه استدلال الحدود*، چ ۱، قم، انتشارات دارالفکر، بدون تاریخ.
- [۳۶] پوراستاد، مجید، *اصول و قواعد آئین دادرسی مدنی فراملی*، تهران، شهر دانش، ۱۳۸۷.
- [۳۷] عظیمی، محمد، *ادله اثبات دعوا*، تهران، هاد، ۱۳۶۹.
- [۳۸] دیانی، عبدالرسول، *ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری*، تهران، میزان، ۱۳۸۹.
- [۳۹] پوراستاد، مجید، *نقش دادرسی مدنی در تحصیل دلیل و کشف حقیقت*، تهران، شهر دانش، ۱۳۸۹.
- [40] merle Rogeret Andre Vitu; *traite droite Criminal*, 5eme edition Paris, Cujas, 2001.
- [۴۱] فرخنده، علی، «جایگاه عدالت در رسیدگی‌های قضایی»، *نشریه پیام قانون*، ش ۳۱، ۱۳۸۶.
- [۴۲] آذربایجانی، علیرضا، «نظام ارزیابی دلایل در حقوق ایران و کامن‌لا»، رساله دکتری، دانشگاه پردیس قم، ۱۳۸۷.
- [۴۳] پروین، فرهاد، «شاکله شناسایی قضا در جامعه دینی و بررسی تطبیقی آنان با جوامع غیر دینی»، *نشریه دانشگاه تهران*، سال دوازدهم.
- [۴۴] مصلحی، علی، «نظام دادرسی از دیدگاه امام علی (ع)»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه صادق، ۱۳۷۹.
- [۴۵] طباطبایی یزدی، محمدکاظم، *تکمله العروه الوثقی*، ج ۲، تهران، مطبعه الحیدری، ۱۳۷۸.
- [۴۶] شهید ثانی، *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، ج ۱۳، قم، موسسه المعارف

الاسلامیه، ۱۴۱۳.

[۴۷] حسینی حائری، سید کاظم، *القضاء فی فقه الاسلامی*، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵.

[۴۸] عراقی، ضیاء الدین، *کتاب القضاء*، چاپ مهر، بی تا.

[۴۹] حسینی، سید محمد، «کشف حقیقت یا فصل خصومت، کارکرد قضا»، *فصلنامه علوم اسلامی*، س ۵، ۱۳۸۹.

[۵۰] کاتوزیان، ناصر، «سهم عدالت در قضاوت»، *نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، ش ۶۲، ۱۳۸۲.

[۵۱] توسلی، منوچهر، «مبانی و ماهیت اثبات حق»، رساله دکتری، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.

[۵۲] ساکت، محمد، *دائری در حقوق اسلامی*، تهران، میزان، ۱۳۸۲.

[۵۳] سنهوری، عبدالرزاق احمد، *الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید*، ج ۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۸.

[54] Ancel, Jean Pierre; *Le doute et Le droit*, Paris, Dallo2. 1994.

[۵۵] خمینی، روح الله، *تحریر الوسیله*، ج ۲، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹.

[۵۶] محقق داماد، مصطفی، *قواعد فقه*، بخش قضایی (۳)، ج ۳، تهران نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۳.

[۵۷] حلی، ابوالصلاح، *الکافی فی الفقه*، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین (ع)، ۱۴۰۳.

[۵۸] صالحی مازندرانی، محمد، «تأملی بر مسؤلیت قاضی در اصل ۱۷۱ قانون اساسی»، *نشریه فقه و حقوق*، س ۱۲، ۱۳۸۶.

[۵۹] مالکی، جلیل، *روزنامه اعتماد*، ش ۲۵۵۱، ۹۱/۲/۲۶.

[۶۰] انصاری، باقر، «ابهام حقوقی و تأثیر آن بر تصمیم‌گیری قضایی»، *مجله تحقیقات حقوقی*، ش ۴۳، ۱۳۸۵.